

# شیعه، ستهنده مظلوم در عصر سلجوقی

عبدالله ناصری طاهری

بنوعی با شیعه از آغاز روشی عمومی و دیرپای بود و موارد استثنا ناشی از تغییر تاکتیک بود نه دلیلی از مهر و علاقه با علویان.

قدرت شیعه در عصر آل بویه مؤکد همه تاریخنگاران قدیم و جدید است و نگارنده نیز با آنان همداستان. شواهد فراوانی بر این موضوع وجود دارد و نیازی نیست براهین ادیبانه و شاعرانه مانند تغییر نام سفاح، منصوره، قاهر و مقتدر به طایع و مطیع را دلیل قدرت شیعه در عصر آل بویه بدانیم. هر چند در دوره مورد بحث یعنی قرن ۵ و ۶ ق نام خلفای عباسی چیزی دیگری بود. از این شواهد یکی همان است که از قول ابن کثیر، ابن اثیر و ابن خلدون نوشته‌اند:

در ۳۵۱ معزالدوله بفرمود تا بر درهای مساجد بغداد جملاتی در لعن معاویه و غاصبان حق آل علی بنویسند و دربار خلافت و پیرامونیان آن بسیاری مخالفت با او را نداشتند. همان مورخان در ادامه افزوده‌اند: «وقتی برخی از سنیها آن را (عبارت معزالدوله) محو کرده و در محراب نوشتند لعنت بر کسانی که به اهل بیت (ع) ظلم کرده‌اند. و نیز لعنت بر معاویه. او به این نوشته اکتفا کرده. (ابن کثیر، البدایه و النهایه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق، ۲۷۲/۱۱ و الکامل ۳۲۷/۵) در نوشته اول به لعنت بر معاویه و غاصبان حق فاطمه، اخراج کننده عباس از جلوس شوری تبعید کننده اباندر اشاره شده و در نوشته دوم که با دوزاندیشی و توصیه وزیر معزالدوله، ابو محمد مهلبی ماندگار شده فقط از لعنت معاویه و ظالمان به اهل بیت سخن رفته و این نشان می‌دهد که زمینه درگیری بین شیعه و سنی فراوان بوده است.

قطعاً و یقیناً بعد از سقوط دولت آل بویه و با روی کار آمدن سلجوقیان در بغداد نیز شیعیان

آن در سعید قیام کرده بود. در سال ۲۵۵ ق در مصاف با مؤسس دولت طولونی شکست خورد به مدینه بازگشت (الولایة و القضاء، ص ۲۱۳ - ۲۱۴).

امیران بنومنفذ از بنوکنانه که در قلعه شام در نزدیکی حماه و از نیمه قرن پنجم تا نیمه قرن ششم امارت داشتند شیعی نبودند و همگنی آنان با شیعیان در منابع به چشم نمی‌خورد و ابن اثیر می‌گوید زمانی که ملکشاه به شام آمد، نصرین علی بن منقذ در ۲۷۹ ق به اطاعت او در آمد. (الکامل فی التاریخ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۳۰۱/۶). قابل گفتن است سنامه بن منقذ نویسنده کتاب مهم و خواندنی الاختیار که از ابن خاندان بود در دوازده سالهای ۵۲۰ - ۵۵۰ ق در دربار فاطمیان زیست. شاید این نشانی از شیعی با شیعه دوستی آنها باشد!

ناقد در دفاع از برخی از خلفای عباسی نوشته‌اند: «اما چنین نبوده که همه عباسیان دشمن خون شیعیان باشند چنانکه واثق و معتضد با علویان مهربان بودند و به آنها حرمت می‌نهادند» قطعاً این نظر در مواردی ناشی از اعتقاد او به خلق قرآن و همفکری با معتزله و شیعه در این موارد است. نظریه خلق قرآن یکی از حربه‌های خلفای عباسی مانند مأمون، معتصم و واثق بود تا با طرح آن میان مسلمانان شکاف اندازند و بدین علت است که امام هادی که معاصر واثق بودند شیعیان را از طرح و جانبداری مسئله خلق قرآن بر حذر می‌دارند. نظر ابن اثیر هم در مورد واثق و استقل علی العلویین و بالغ فی اکرامهم الاحسان الیههم (الکامل ۳۰۳/۲) قابل تأمل است.

جنگ و درگیریهای معتضد با بنو حمدان شیعی نیز در تاریخ ثبت است. جنگ و ستم

در شماره چهارم مجله کلمه، مقاله‌ای بنا عنوان «جغرافیای فرقه‌ای ایران در قرون پنجم و ششم» با اغلاط چاپی، نقشه‌ها و تصویرهای اشتباه و با حذف بخش منابع آن که تعیین یک مقاله علمی است، از نگارنده چاپ شد. در شماره هفت و هشت مجله نویسنده‌ای محترم که پیشتر او را به واسطه ترجمه چند مکتوب تاریخی می‌شناختم بر نوشته حقیر جنگ انداخت و علمی‌رغم روش معهود در نگارش بنا نقد مقاله که همانا مستند نوشتن است صفحاتی را رقم زد. نگارنده نیز، نقدی بر آن نقد می‌نویسد به این امید که این نگاه نیز بهره‌ای از حقیقت را بنمایاند.

نگارنده ضمن همزبانی با ناقد محترم که نوشته‌اند «شیعیان حیطه خاصی نداشتند و از عاراب تا نلسمان زیستگاه آنها بوده است» آرزو داشت نقد مقاله همان زمان را، قرون ۶ و همان حوزه جغرافیایی را - ایران شامل می‌شد تا ابو مدین شعب بن حسین (با حسن) اشیلی معروف به ابو مدین نلمسانی و صاحب «مفاتیح الغیب لازالة الريب و استرالعیب» را که از صوفیان و طایفه سنیان بجایه بود، به خطا شیعه نپردازد و با رفتی از دولت‌های شیعی با هم‌دل شیعه می‌نویسند دولت طولونی مصر را که شهرت در نزاع با علویان دارد از این زمره ندانند. نمونه بیابوم احمد بن محمد بن عبدالله بن طباطبایا معروف به «بغا الاضرع» که از علویان قیام کننده در اسکندریه و به سال ۲۵۵ ق بود «در جنگ با احمد بن طولون و در منطقه سعید مصر به شهادت رسید و سرش را به قسطنطا فرستادند (کندی - الولایة و القضاء، بیروت، ۱۹۰۸ م، ص ۲۱۲ - مغریزی، حفظ، بولاق، ۱۳۷۰ / ۲۳۹) و نیز ابن صوفی علوی که در سال پیش از

## - هر چند در دربار سلجوقی وزرای با نفوذ شیعی مانند تاج الملک و مجدالملک و... عهده‌دار خدمت بوده‌اند و این برهان محکم ناقد در اثبات نفوذ شیعه و سنی‌پندگی اوست اما فرجام زندگی آنان چیزی جز تأیید سخن نگارنده در مورد سیاست مذهبی سلجوقیان نیست.

ستم فراوان دیدند. و همان سنی‌پندگانه عصر گذشته، ظلم بسیار دیدند. همان دو مورخ پیشین نوشته‌اند در نیمه قرن پنجم، شیخ شیعیان را در بغداد و جلوی دکانش به شهادت رسانده و خانه شیخ طوسی را غارت کردند. (البدایه و النهایه ۸۶/۱۲ و الکامل، ذیل حوادث سالهای ۲۵۰ ق.) درگیری و جنگ و نزاع بین شیعه و سنی در قرن پنجم در بغداد مرکز خلافت و اطراف آن بسیار شدید بوده است. و علی رغم وجود شیعیانی در لباس وزارت مظلومیت شیعه در این قتالها به روشنی نمایان است. تفصیل، زمینه و نتایج درگیریها را در البدایه و النهایه، الکامل فی التاریخ و المتظم ابن جوزی می‌توان خواند.

مظلومیت شیعه در عصر سلجوقیان به حدی است که نویسنده کتاب *فضائح الروافض* که خود از معاندین شیعه است بدان اشاره کرده و می‌نویسد: «علمای شیعه را از مجالس منع کرده (فروپوشی، التفضی، ص ۲۲). عبدالجلیل فروینی ضمن تأیید مطلب مذکور چنین جواب می‌دهد: «همه عقلا را معلوم است که سلطان از بهر مصلحت و امر از خوف فتنه در همه شهرها مانند این کنند با هر طایفه‌ای، و بسی دیده‌ایم و شنوده که کرده‌اند...» (ص ۲۲).

هر چند در دربار سلجوقی وزرای با نفوذ شیعی مانند تاج الملک و مجدالملک اسعد بن محمد فراوانی و انوشیروان بن خالدکاشانی عهده‌دار خدمت‌اند و این برهان محکم ناقد در اثبات نفوذ شیعه و سنی‌پندگی اوست اما فرجام زندگی آنان چیزی جز تأیید سخن نگارنده در مورد سیاست مذهبی سلجوقیان نیست. اعتماد سلطان برکیارق و پدرش ملکشاه به مجدالملک همانند انتخاب اسبهد علی شیعی امیر آل باوند به دامادی (التفضی، ۲۶۱) یک عمل سیاسی و مصلحت‌اندیشی سیاسی بود. مجدالملک فراوانی وزیر دیگر برکیارق را که تاریخ‌نگاران طرفداران سلطنت و خلافت مانند ابن اثیر و عمادالدین کاتب اصفهانی او را به خیر و نیکی یاد کرده‌اند، امیر آل لشکر سلجوقی ناب یاوردند

و «دلهای سپاهیان را از مجدالملک برگردانیدند پس او را به شمشیرهای خود قطعه قطعه کرده و اعضای او را قسمت نمودند» (عمادالدین کاتب، تاریخ دولة آل سلجوق، ص ۸۷، الکامل، ذیل حوادث سالهای ۲۹۲، ارموی، تعلیقات التفضی، ۱/۲۶۲). و تاج الملک، رفیق و دشمن شماره یک خواجه نظام الملک

در جنگ برکیارق و برادرش محمود در اصفهان به اسارت سپاهیان برکیارق درآمد و غلامان خواجه، قطعه قطعه‌اش کردند. ( هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، تصحیح عباس اقبال، طهوری، ص ۲۸۱) نگارنده در مقاله معهود، در خصوص تشیع همدانی‌ها در قرن پنجم و ششم و نفوذ سادات حسنی (علاءالدوله‌ها) ساختار سخن گفته است.

در اینجا اضافه می‌کنم این غزویان حسنی کور عصر سلجوقیان در همدان حکومت می‌کردند. از احقاد صاحب بن عماد وزیر نامی آل بویه بودند. صاحب دحتری داشت بنام «سپهر آزیمیه» او را به علی بن حسین اطروش داد. از آنها دو پسر ماند. یکی عماد حسنی و دیگری ابوالفضل حسنی. اولی بی فرمان بود و دومی نه پسر داشت و یکی از نه پسر بنام ابوهاشم عاکفان سلجوقی مشتمکان را تشکیل دادند. دیگری بنام ابوالفتح محمد معروف به گلشنیانه خانواده معروف شیعی گلشنی در اصفهان را. ابوهاشم مذکور به روزگار سلجوقیان در همدان نفوذ پیدا کرد و با همبازی انوشیروان بن خالدکاشانی سر مویدالملک فرزند خواجه نظام الملک علیه کرد و ریاست کامل همدان را برگرفت.

ابو شهاب پسر همین ابوهاشم ریاست همدان را دارا شد و در دوره محمود بن محمد سلجوقی غالباً در بند و آوارگی می‌زیست (تعلیقات تفضی ۸۰۵/۲). در آغاز نیمه قرن ششم مجدالدین سیره ابوهاشم ریاست شیعه همدان را گرفت و پسرش فخرالدین عرششاه با لقب علاءالدوله بزرگ ریاست شهر را داشت و نهایتاً

به علت دشمنی با سلجوقیان و با توطئه طغرل سوم کشته شد. (راوندی، راحة الصدور و آیه السرور، ص ۳۵۲).

اگر چه نگارنده با ناقد محترم و نویسندگان تاریخ ایران کمبریج و قبل از آنها با نگارنده التفضی همدانستان است که «... در این دوره مراکز شیعه در ایران نیز نظیر مناطق دیگر، رونق و شکوفایی داشت» (تاریخ ایران کمبریج ۵/۲۷۹). اما سیاست ضد شیعی سلجوقیان که به تحریک خواجه و امثال او و با نظریه پردازیهایی چون غزالی اعمال می‌شد موجب قتل و کشتار شیعیان بوده است. در روزگار غزنویان، همین سیاست دنبال می‌شد. خواجه از قول محمود غزنوی می‌نویسد: «مرا عراق آمدن نه مقصود ولایت گرفتن عراق نبود که من پیوسته در هندوستان بجزا کردن مشغول بودم ولیکن از بس نوشته‌های مسلمانان که متواتر بمن همی‌رسید که دپلمان در عراق فساد و ظلم و بدعت آشکارا کرده‌اند و بر راه گذر سایاطها ساخته و هرگاه که زنی نیکو و یا پسری نیکو برگردد فرود آیند و بزور در سرای برند و با ایشان فساد کنند... و یاران رسول را علیه السلام آشکارا لعنت می‌کنند...» (سیاست نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، ۱۳۶۲ ش. ص ۸۷)

نوشته‌اند: «شیعیان شرق ایران در روزگار غزنوی نیز زندگی آسوده‌ای داشتند و هیچ منبعی نگفته است که غزنویان در حق شیعیان ستم می‌کردند بلکه بر عکس می‌گویند که شیعیان و بویژه علویان قلمرو غزنوی کسی معترض آنان نمی‌شد».

شهرستانی صاحب *ملل و نحل* می‌نویسد: «محمود بن سبکتکین پادشاه غزنوی از مذاهب کرامیه پشتیبانی کرد و به آزار و شکنجه اهلی حدیث و شیعیان پرداخت» (محمد حسین زین عاملی، شیعه در تاریخ، ترجمه عطائی، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ص ۲۱۶) چگونه شیعیان در شرق ایران زندگی آسوده‌ای داشته‌اند در حالی که ابوبکر خوارزمی در نامه

**- نفاذ عزیز تیرگی مناسبات  
فردوسی و محمود غزنوی را، بر سر  
مذهب نمی دانند و می گویند مسایل  
دیگری در میان بوده است. این  
مسایل چه بوده که از آن سخن  
نمی گویند.**

خود به مردم نیشابور از کسادی تشیع در خراسان سخن می گوید و این اثیر ضمن موافقت با سخن خوارزمی اشاره می کند که «محمود غزنوی زیارتگاه طوس را که آرامگاه علی بن موسی الرضا بود تجدید بنا کرد و عمارتی را که پدرش سبکتگین ویران کرده بود از نو ساخت. مردم طوس زائران آن حضرت را می آوردند و پسر سبکتگین آنها را از این عمل بازداشت و علت این عمل محمود غزنوی آن بود که شیعیان امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) را در خواب دید که به وی فرمود: این کارها تا به کی؟ و او وقتی از خواب بیدار شد فهمید که مقصود علی (ع) جریان مشهد امام رضا (ع) است این بود که دستور داد آن جا را بسازند» (همان منبع، ص ۲۱۲ - ۲۱۳ به نقل از ابن اثیر در الکامل). گردیزی هم چنین نویسد: «و چنین خبر آوردند امیر محمود را که اندر شهر ری و نواحی آن مردمان باطنی مذهب و فرامغه بسیارند بفرمود: تا کسانی را که بدان مذهب متهم بودند، حاضر کردند و سنگریزه کردند. و بسیار کس را از اهل آن مذهب بکشت». (تاریخ گردیزی یا زمین الاخبار. تصحیح عبدالحی حسینی. دیبای کتاب. تهران، ص ۲۱۳). کتابخانه ری که ظاهراً اثیر صاحب بن عباد و از مراکز فرهنگ شیعه بود به بهانه وجود آثار باطنی گری در آتش محمود سوخت. (تاریخ ایران کبریج ۱۵۵/۲)

نویسنده بعضی فضائح الروافض آورده: «در عهد سلطان محمود غازی، چه وقت از قتل و صلب و روی علمای رافضی، سیاه بگردن و متبرها بشکستن و از مجلس داشتنشان، منع کردن و هر وقت جمعی را می آوردند، دستارها در گردن کرده که اینها دستگماز فرو گذاشته اند و بر مرده، پنج تکبیر کرده اند». (القصص، ص ۲۲).

نفاذ عزیز تیرگی مناسبات فردوسی و محمود غزنوی را بر سر مذهب نمی دانند و می گویند مسایل دیگری در میان بوده است. این مسایل چه بوده که از آن سخن نمی گویند. در صورتی که نظامی عروضی بعد از ذکر جدائی

فردوسی و محمود و رفتن او به دربار آل بایوند، از قول شهریار بایندی سبب عدم پذیرش محمود، فردوسی را تشیع او دانسته است (چهار مقاله، تصحیح علامه قزوینی، طهوری، تهران ۱۳۶۸ ص ۸۶ - ۸۷).

در مورد نفوذ شیعیان در دربار غزنوی، استاد ناقد محترم به ابوالفتح بستی دبیر و شاعر آن دوره است. ابوالفتح علی بن محمد بن بستی (۳۳۰ - ۷۰۱ ق) از معارف اهل سنت بود. ابتدا به مذهب حنفی و سپس شافعی آئین بود (رک: شکر، طبقات الشافعیة الکبری). در شعری که از او نقل کرده اند صاحبان هر دو مذهب راسته است:

رأی الامام ابرو حنیفه

و رأی مسالک لطیفة

لکن رأی شافعی

تالیع استن الحنیفه

و کلاهما دو حکمة

و نهر و اخلاق شریفه

غیر شیعی بودن ابوالفتح بستی و همسنگی او با غزنویان از مسلمات تاریخ است و استاد بزرگوار شیخ عزیزالله عطاردی می فرمودند: «بستی مرکز عالمان سنی بود و به عمارت دیگر از بستی عالمان شیعی برنخواست».

شاید یکی از دلایل این توجه استعاره باشد که بستی در مدح صاحب بن عباد سروده است. برخی نیز اظهار می کنند که مذهب ابوالفتح است که آن هم اساس ندارد.

نوشته اند: «شیعیان در روزگار فرمانروایی طاهریان در خراسان با آنها مناسبات نیکو داشتند. احتمالاً منشاء چنین نظری این روایت است که طاهر در خراسان، نام سامون از خطبه انداخت و نام قاسم بن علوی را به جای آن قرائت کرد. لکن همانطور که ابن اسفندیار نوشته: «طالیه با اولاد طاهریان حسین همیشه بد بوده اند. به سبب کشتن محمد بن عبدالله بن طاهر، یحیی بن عمر علوی را به کوفه». (تاریخ طبرستان، ۱/۲۳۹).

چگونه می توان مناسبات نیکوی طاهریان با شیعه را باور داشت در صورتی که حسن بن زید، عبدالله بن عزیز طاهری را کشت. (همان منبع، ص ۲۱۳). نگارنده نظر رجبزاده فرای را می پذیرد که نوشت: «طاهریان در مذهب تسنن استوار بودند و در قلمرو خود به مذهب تشیع و رافضیان دیگر، با تأیید مقامات دستگاه خلافت بغداد، حمله می کردند». (بخسارا دستاورد قرون وسطی. ترجمه محمود محمودی، تهران، ۱۳۶۵ ش، ص ۵۷) سند ابن عساکر ناقد محترم «هیچ سندی درباره سختگیری سامانیان درباره شیعیان یا علویان در دست نیست». چیست؟ مگر نه آنکه به قول شبانکاره ای آنها (سامانیان) پیوسته به اطاعت از خلفای بغداد بودند (مجمع الانساب، تصحیح از موی، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۲).

پیوسته مطیع خلفای بغداد بودن و شیعیان را آزار ندادن چگونه است؟ یقیناً جز در بخشی از دوره سی ساله نصر بن احمد که با تبلیغ نسفی به مذهب اسماعیلیان درآمد، شیعه عصر سامانی در تنگنا و فشار بود و سامانیان یکی از عوامل کسادی تشیع در خراسان بودند در پایان این نقدالقد از ناقد محترم سوال می کنم که بر اساس چه سندی به مطب ذیل را فرموده اند:

۱ - در ۲۲۹ که نیشابور بدست سلجوقیان افتاد لقب علویان این شهر وفاداری خود به غزنویان را نگهداشت.

۲ - آنقدر که شیعیان امامی از اسماعیلیان و زیدیان و شیعیان امامی از یکتا پیکر گشتند غزنویان و سلجوقیان از اسماعیلیان نکشته بودند.

۳ - ستیزه هایی که میان فرق گوناگون یک مذهب می رفته بیشتر بوده تا پیروان مذاهب اصلی.

۱) بغالاکبر لقب عموزاده او به نام احمد بن ابراهیم بن عبدالله بن طاطبا می باشد و قیام او در ۲۵۲ ق، سرکوب شد (خطوط، ۲/۳۳۹)